

سیمای معشوق و عناوین و القاب شاعرانه‌ی او در اشعار به جای مانده از رودکی

دکتر مرتضی چرمگی عمرانی*

چکیده

یکی از نظریاتی که درباره‌ی خاستگاه قالب غزل بیان شده این است که تغزل قصاید را سرچشمه و اساس قالب غزل در قرن‌های بعد می‌داند؛ از دیگر سوی می‌دانیم که تغزل قصاید در حقیقت پیش‌درآمدی است که در آن از ذکر محاسن محبوب و حکایت عشق و عاشقی یا وصف مناظر طبیعی از قبیل بهار، خزان و... بحث می‌شود. این پژوهش که به روش تحلیل و توصیف اشعار به جای مانده از رودکی انجام شده، بر آنست که چهره‌ی معشوق شعر رودکی را بر اساس تغزل قصاید وی ترسیم کند و القاب شاعرانه‌ی او را که در حقیقت بر پایه‌ی صور خیال بنا شده و بر اثر بسامد فراوان تکرار، حالت استعاره‌ی و تشبیه‌ی خود را از دست داده و به تدریج به نامی شاعرانه برای معشوق بدل شده است، نشان دهد. رودکی در توصیف این معشوق که گاهی با ممدوح یکی می‌شود، فقط به تصویر شاعرانه‌ی آنچه در مجموعه صورت قرار دارد، پرداخته است. معشوق اشعار او کاملاً زمینی است با صورتی سپید و سرخ؛ ابروان کشیده، گیسوان سیاه و تابدار؛ دهانی تنگ و لبانی سرخ، با چشم‌های مخمور که با القابی نظیر آفریدگار، بت، بهار، پیمبر، ترک، جعد موی، غالیه بوی، سمن، پری، جانان و... نامیده شده است.

واژگان کلیدی: تغزلات رودکی، اوصاف ظاهری، صفات شاعرانه معشوق، القاب و نام‌ها.

مقدمه

اگرچه در شعر فارسی تغزل و غزل تقریباً با یکدیگر هم‌زمانند ولی در قرون چهارم و پنجم هجری قمری به والاترین پایه‌های فخامت و استواری و ارجمندی خود رسیده‌اند. (صبور، ۱۳۸۴: ۱۴۸)

* Email: momrani@pnu.ac.ir

شیواترین اشعار سراینندگان، سخنانی است که در وصف عشق و جوانی و پیری و دیگر جلوه‌های طبیعت می‌باشد؛ زیرا شعر بهترین زمینه برای پروردن احساسات شاعرانه است. شاعران غزلسرا بیش از دیگران مردم را فریفته‌ی سخنان خود می‌کنند و اگر شاعر خود دل‌باخته باشد، بیانش صادق تر و به حقایق نزدیک تر و دلنشین تر خواهد بود. موضوع مقاله "سیمای معشوق و عناوین و القاب شاعرانه‌ی او در اشعار به جای مانده از رودکی" است. «بدون شک اولین دشواری در برابر کسی که بخواهد درین مقوله سخنی بگوید مسأله‌ی انتساب ابیات و عدم انتساب آنها به رودکی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۴۰) زیرا از این شاعر پر شعر عصر سامانی جز ابیاتی چند که در دیوانی به نام او گرد آمده در دست نیست. بنابراین آنگونه که می‌توان این موضوع را در شعر شاعرانی همچون انوری، سنایی و دیگر بزرگان سبک خراسانی بررسی کرد، درباره‌ی رودکی بی‌شک آن فراخی و مجال نخواهد بود. اگرچه «شکل‌گیری غزل حاصل فعالیت های ادبی رودکی بوده و عصر رودکی سرآغاز این دگرگونی در شعر بوده است» (میرزایف، ۱۹۵۷: ۳۱) «در باب طرز غزل رودکی که عنصری بعدها آرزوی نیل به آن را داشت سخنی نمی‌توان گفت چون در این نوع نمونه‌ی زیادی از شعر رودکی نمانده است اما در آنچه مانده است رقت خیال بیش از سادگی لفظ جلب توجه می‌کند.» (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۶) رودکی در اغلب ابیات به جای مانده از دیوان اعم از تغزلات، قصاید و رباعیات توانسته است سیمایی از معشوق قرن چهارم به دست دهد و حالات شاعرانه‌ی مثبت و منفی معشوق را برای خوانندگان وصف کند. البته «شاعر در وصف معشوق جانب عفت و احترام را رعایت می‌کند و از پرده‌داری های بی‌شرمانه خودداری می‌کند و بیشتر توجه خواننده را به زلف و جعدوی معطوف می‌کند.» (پشتدار و ...، ۱۳۸۸: ۱۸)

بیشترین توصیف معشوق چه از حیث ظاهری و چه از حیث القاب شاعرانه در تغزلات رودکی به چشم می‌خورد، بی‌وجه نخواهد بود اگر اندکی درباره‌ی تغزل قصاید سخن گفته شود، آن هم از زبان کسی مانند عنصری ملک الشعرا دربار محمود غزنوی که منتهای جلالت و عظمت و تسلط رودکی را در آوردن غزل اذعان دارد آنجا که گوید:

غزل رودکی وار نیک بود غزل های من رودکی وار نیست
اگرچه بکوشم به باریک وهم بدین پرده اندر مرا بار نیست
(عنصری، ۱۳۶۳: ۳۲۷)

«تغزل، غزلی است که در اول قصیده می‌آید. معمول بود که در آغاز قصیده ابیاتی بیاورند و در آن از عشق و عاشقی یا وصف معشوق یا طبیعت و نظایر این سخن رانند و سپس در یک مصرع یا یکی دو بیت آن مطلب را به مدح ممدوح مربوط سازند. در تغزل غالباً وصف معشوق (غلام و کنیز) یا وصف طبیعت و پدیده های آن یا وصف می و لوازم آن (درخت رز، شراب ...) دیده می شود اما اکثریت با همان وصف معشوق است.» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۴۲)

البته رودکی در وصف و تشبیه جز به ندرت به اغراق نمی گرایید و در مدح هم غالباً از مبالغه ی نامعقول اجتناب داشت. (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۶) بن‌مایه ی اصلی غزل، عشق و عاشقی است و مضامینی دیگر از قبیل عرفان، حکمت، سیاست و غیره در درونمایه ای از تغزل بنا شده اند. بدین ترتیب غزل فارسی چه مستقیم و چه غیرمستقیم بر مدار معشوق دور می زند. به عبارت دیگر هسته ی مرکزی غزل، معشوق است.

«اما این معشوق در تغزل، حقیقی و در غزل، موهوم است و اگر احياناً حقیقی بوده است در غزل باید تبدیل به اسطوره شود.» (همان، ۱۳۷۴: ۶۱) این معشوق سنگ صبوری است که در مقابل شاعر قرار می گیرد و شاعر دردها و آرزوهای خود را در ابیات پراکنده ای خطاب به او بیان می کند. البته گاه این معشوق حقیقت است (غزل عارفانه) که ازین قسم در اشعار رودکی به صراحت چیزی نیامده و تنها چندرباعی او، محتوایی از عشق عرفانی دارد؛ و گاه ممدوح است. (غزل مدحی) ازین قسم نیز ابیات بسیار معدودی در تغزلات رودکی به چشم می خورد و گاه معشوق زنی یا نوخطی است (غزل عاشقانه) که معشوق اشعار رودکی اغلب ازین دست می باشد.

پیشینه ی تحقیق

بر اساس آن چه که از کتابشناسی آثار رودکی بر می آید کتاب ها، مقالات و پایان نامه های فراوانی درباره ی رودکی و ابعاد گوناگون شعر او نوشته شده است، اما آن چه که به نظر می رسد با موضوع پژوهش حاضر ارتباط بیشتری دارد دو پایان نامه به شرح ذیل است:

۱- شکری، یدا...، بررسی و تحلیل سیمای معشوق در شعر رودکی، فرخی، انوری و عطار، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۶ به راهنمایی سعید بزرگ بیگدلی.

در این رساله تلاش شده تا جلوه های گوناگون معشوق در شعر فارسی از آغاز تا اوایل سده هفتم هجری در اشعار شاعران مورد نظر، به صورت کلی بررسی شود. (رادفر، ۱۳۸۶: ۱۱۰)

۲- مدی، ارژنگ، عشق در ادب فارسی (از رودکی تا سنایی)، پایان نامه دکتری دانشگاه تهران، ۱۳۶۴ به راهنمایی حسن سادات ناصری. در رساله‌ی مذکور، عشق در ادب فارسی از رودکی تا سنایی و تا حد مقدور در آثار موجود بررسی شده است. (رادفر، ۱۳۸۶: ۱۱۰)

اهمیت صور خیال در توصیف معشوق

محور و تکیه‌ی اصلی زیبایی‌های صوری و ظاهری معشوق بر صورت‌های خیالی یعنی تشبیه، استعاره، اسناد مجازی و تشخیص (جاندارپنداری) است؛ بدین معنا که شاعر با دیدن زیبایی‌ها و شگفتی‌های طبیعت اطراف خود به توصیف هنری معشوق می‌پردازد. فی‌المثل فصل بهار که تجلی‌انواع زیبایی‌ها و حیات دوباره‌ی طبیعت است شاعر را برآن داشته که با استفاده از صورت‌های خیالی، تصویر و ایماژی- که برگرفته از احساس و تخیل اوست- از معشوق بیافریند؛ یعنی احساس خود را در بیان زیبایی‌های معشوق به زیباترین و حسی‌ترین تصویر پیرامون خود تشبیه کند. فی‌المثل هر یک از اعضای بدن معشوق را به یکی از عناصر زیبای طبیعت اطراف خود مانند می‌کند. روی را به گل، چشم را به نرگس، زلف را به سنبل و... بنابراین اهمیت صورت‌های خیالی در توصیف زیبایی‌های ظاهری و شاعرانه‌ی معشوق بسیار قابل توجه و تأمل است.

هر چه نگاه و دید شاعر نسبت به محیط پیرامون خود ظریف‌تر و عمیق‌تر باشد، تصویری که انگیخته‌ی خیال اوست شاعرانه و تخیل‌آمیزتر خواهد بود؛ به عبارت دیگر هر چه دایره‌ی استفاده شاعر از صورت‌های خیالی بیشتر باشد، قدرت او در بازآفرینی و به تصویر کشیدن زیبایی‌های معشوق نمود بیشتری خواهد داشت. البته دایره‌ی استفاده‌ی شاعران از صورت‌های خیالی متفاوت است، برخی شاعران استفاده‌شان از صورت‌های خیالی از بسامد فراوان و برخی از بسامد کمتری برخوردار است.

بررسی القاب و نام‌های شاعرانه‌ی معشوق در اشعار رودکی

مراد از القاب و نام‌های شاعرانه‌ی معشوق، نام‌هایی است که شاعر بر پایه‌ی تخیل خود و نیز با استفاده از صورت‌های خیالی و اوصاف هنرمندانه آفریده است. این عنوان‌ها و القاب شاعرانه که در حقیقت بر پایه‌ی صور خیال (تشبیه و به ویژه استعاره) بنا شده، بر اثر تکرار و بسامد بالای آن حالت استعاری و تشبیه‌ی خود را از دست داده و اندک‌اندک تبدیل

به نامی شاعرانه برای معشوق غزل پارسی شده است، به عبارت دیگر ژرف ساخت اغلب این عنوان ها و القاب تشبیه یا استعاره هایی است که روساخت آن بر اثر کثرت تکرار به صورت نامی شاعرانه برای معشوق در آمده است. هر چند این القاب و عنوان ها ممکن است در غزل های شاعران یک دوره مشترک باشد، اما تفاوت آن در وجه شبه و مضمون آن خواهد بود و این، بسته به استفاده ی وسیع شاعر از صورت های خیالی، تخیل ظریف، قدرت و تسلط شاعر بر زبان فارسی یا مبتکر و مقلد بودن اوست

با توجه به بررسی های نگارنده؛ القاب و نام های شاعرانه ای که رودکی معشوق غزل (تغزل) را به آن نامیده و او را مورد خطاب قرار داده است، ۳۴ لقب و نام شاعرانه است. اغلب این القاب، ژرف ساخت ترکیب وصفی، تشبیهی یا استعاری دارند که حالت توصیفی، تشبیهی و استعاری خود را بر اثر کثرت تکرار از دست داده و تبدیل به نامی شاعرانه برای معشوق شده اند. آن القاب و عناوین شاعرانه به ترتیب عبارتند از: آفریدگار، بت (هندو، طراز، تثار، ملوک فریب)، بهار، پری روی (پری وش)، پیغمبر، ترک، جانان، جعد موی، حاتم طایی، حورنژاد، خوب (خوبان)، دوست، رستم دستان، سرد آهن، سرو (سرو بلند)، سلمی، سیاه چشم، سهیل، سنبل، سنگین دل، شهره ی ری، صنم، طرفه ی خوبان، عیار، غالیه بوی، گل بهار، لعبتان، ماه (ماهرو)، مرجان، مسلسل مو، مشکین مو، نگار، یار (یار مهربان)، یوسف رو که نمونه هایی از آن بدین قرار است:

عشق را گر پیمبری، لیکن حسن را آفریدگار تویی

(رودکی، ۱۳۷۴: ۳۳)

در این بیت پیمبر عشق و آفریدگار حسن القاب و نام های شاعرانه ی معشوق اند.

این همه یکسره تمام شده ست نزد تو ای بت ملوک فریب

(همان: ۲۴)

چمن عقل را خزانی اگر گلشن عشق را بهار تویی

(همان: ۳۳)

از کف ترکی سیاه چشم پری روی قامت چون سرو وزلفکانش چو گان

(همان: ۴۰)

- کسی که آگهی از ذوق عشق جانان یافت
ز خویش حیف بود گر دمی بود آگاه
(رودکی، ۱۳۷۴: ۲۶)
- من و آن جعد موی غالیه بوی
من و آن ماهروی حور نژاد
(همان: ۲۴)
- حاتم طایی تویی اندر سخا
رستم دستان تویی اندر نبرد
(همان: ۲۹)
- نظر چگونه بدوزم که بهردیدن دوست
ز خاک من همه نرگس دمد به جای گیاه
(همان: ۲۶)
- میر سروست و بخارا بوستان
سرو سوی بوستان آید همی
(همان: ۲۳)
- مشوش است دلم از کرشمه ی سلمی
چنان که خاطر مجنون زطره ی لیلی
(همان: ۳۳)
- به ناز گشته برم عنبرین از آن سنبل
به بوس گشته لبم شکرین از آن مرجان
(رودکی، ۱۳۸۴: ۸۳)
- شاد زی با سیاه چشمان شاد
که جهان نیست جز فسانه و باد
(همان: ۲۴)
- هر شب نگرانم به یمن تا تو برآیی
زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید
(همان: ۲۶)
- که از تو هیچ مروت طمع نمی دارم
که کس ندیده ز سنگین دلان مدارا را
(همان: ۲۳)
- ای طرفه ی خوبان من ای شهره ی ری
لب را به سپید رگ بکن پاک از می
(همان: ۴۸)
- کوشم که بپوشم صنما نام تو از خلق
تا نام تو کم در دهن انجمن آید
(همان: ۲۶)

کس فرستاد به سر اندر عیار مرا	که مکن یاد به شعر اندر بسیار مرا (رودکی، ۱۳۸۴: ۲۷)
گل بهاری، بت‌تاری	نبید داری، چرا نیاری (همان: ۲۶)
سماع و باده‌ی گلگون و لعبتان چوماه	اگر فرشته بیند در اوفند در چاه (همان: ۲۶)
میر ماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی (همان: ۲۳)
دل خسته و بسته‌ی مسلسل مویی است	خون گشته و کشته‌ی بت‌هندویی است (همان: ۴۶)
همی چه دانی‌ای ماهروی مشکین مو	که حال بنده از ین پیش برچه سامان بود (همان: ۳۷)
بسا نگار که حیران بدی بدو در چشم	به روی او در، چشم همیشه حیران بود (همان: ۳۷)
بوی جوی مولیان آید همی	یاد یار مهربان آید همی (همان: ۲۳)
یوسف رویی کز و فغان کرد دلم	چون دست زنان مصان کرد دلم (همان: ۴۷)

در محور عمودی این القاب ایستایی دیده می‌شود زیرا بسامد کاربرد آن‌ها چندان بالا نیست. به بیان دیگر در محور عمودی اگر همه‌ی القاب را با خطی به هم متصل کنیم، خواهیم دید که نوسان چندانی نخواهد داشت و بیشتر در یک خط ممتد سیر خواهد کرد (که شاید این مورد به دلیل به جای نماندن اشعار رودکی باشد) اما در محور افقی بسامد و تنوع، بسیار بالاست و این نشانگر قدرت تخیل و حوزه معنایی بسیار وسیع رودکی در استفاده از صورت‌های خیالی است. اغلب این القاب و نام‌ها، فارسی‌گفتاری قرن چهارم است و کمتر از واژگان عربی برای نامیدن معشوق استفاده کرده است و آن‌هم بخاطر این است که اصولاً

سبک شاعرانی همچون رودکی بر سادگی لفظ و آسانی معنی مبتنی است. معشوق شعر رودکی زمینی است و گاهی این معشوق با ممدوح یکی می شود و شاه؛ وزیر یا امیری است.

اوصاف ظاهری معشوق

با توجه به کمیت ناچیز اشعار به جای مانده، رودکی با استفاده از صورت های خیالی استعاره و تشبیه (اغلب تشبیه) دوازده عضو از اعضای معشوق را توصیف کرده است و از آنجا که شاعر در حقیقت زبان زمان خود را می سراید و پسند و ناپسند مردمان عصر خود را در شعر بازگو می کند، می توان از همین اشعار اندک، پسند و سلیقه ی مردمان قرن چهارم را درباب زیباشناسی معشوق دانست. اعضای توصیف شده ی معشوق در اشعار رودکی به ترتیب عبارتند از: ابرو، چشم، چین پیشانی، خال، دندان، دهن، روی، زلف، زرخندان، غبغب، لب و میان. برای توصیف هر عنصر به ذکر یک شاهد شعری بسنده می شود:

ابرو: این عضو از حیث انحنا و هلالی بودن به کشتی مانند شده است و حسن کار رودکی در اینجاست که تمام مشبه به های بیت او بایکدیگر مناسبت دارند و تداعی کننده ی یکدیگرند.

ابرو کشتی و چین پیشانی موج گرداب بلا غبغب و چشمت توفان

(رودکی، ۱۳۸۴: ۴۸)

چشم: چشم معشوق در ابیات بسیار؛ به نرگس از حیث «خماری و مستی» و به توفان از حیث «آشوب بر پاکردن دردل های عاشقان» تشبیه گردیده است و در مورد دوم یعنی تشبیه چشم به توفان ابتکاری بدیع آورده و چشم را با صفت سیاهی و جماشی نیز توصیف کرده است.

شادزی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد

(رودکی، ۱۳۸۴: ۲۴)

خلّخیان خواهی جمّاش چشم گرد سرین خواهی و بارک میان

(همان: ۳۲)

برده نرگس تو آب جادوی بابل گشاده غنچه ی تو باب معجز موسی

(همان: ۳۳)

ابرو کشتی و چین پیشانی موج گرداب بلا غبغب و چشمت توفان

(همان: ۴۸)

علاوه بر این گاهی چشم از نظر خماری با صفت بیمار همراه گشته است و شاعر با استفاده از تقابل و تضاد تابلوهای شگفت انگیزی را به وجود آورده است:

به زلف کژ ولیکن به قد و بالا راست به تن درست ولیکن به چشمکان بیمار
(رودکی، ۱۳۸۴: ۷۶)

چین پیشانی: رودکی در تشبیهی بسیار زیبا چین و شکن پیشانی معشوق را آنگاه که روی ترش می کند و از عاشق دلسوخته روی بر می تابد و سرکه بر جبین می اندازد، به موج مانند می کند و ابتکاری نو درین تشبیه به کار می برد.

ابرو کشتی و چین پیشانی موج گرداب بلا غیغب و چشمت توفان
(همان: ۴۸)

خال: مشبه به این عضو نقطه، مشک و گوی است از حیث کوچکی و سیاهی. رودکی در این بیت با تشبیهی مضمرخال معشوق را به نقطه تشبیه کرده است.

زلف ترا جیم که کرد آنکه او خال ترا نقطه ی آن جیم کرد
(رودکی، ۱۳۸۴: ۲۵)

و در بیتی دیگر با تجاهل العارف خال را به گوی تشبیه می کند چرا که زیرساخت تجاهل العارف تشبیه است:

سرو است آن یا بالا، ماه است آن یاروی زلف است آن یا چوگان، خال است آن یا گوی
(همان: ۷۶)

دندان: مشبه به این عضو دُر است از حیث «سپیدی و درخشش» اما تشبیه از نوع معکوس است که در آن مبالغه ی بیشتری وجود دارد.

رویت دریای حسن و لعلت مرجان زلفت عنبر، صدف دهان، دُر دندان
(همان: ۴۸)

دهان: این عضو به صدف، دانه انار و غنچه از حیث کوچکی و سرخی مانند شده است. رودکی در این بیت دهان را به دانه اناری تشبیه کرده که به دو نیمه تقسیم شده باشد:

و آن دهن تنگ تو گویی کسی دانگگی نار به دو نیم کرد
(همان: ۲۵)

و در بیتی که پیش از این نیز نقل شده است تشبیه روی به دریای حسن، تشبیه لعل که خود استعاره از لب است به مرجان، تشبیه زلف به عنبر، تشبیه صدف به دهان و در به دندان صورت پذیرفته است که در دو تشبیه اخیر چنانکه پیشتر نیز گفته شد مبالغه در همانندی وجود دارد:

رویت دریای حسن و لعلت مرجان زلفت عنبر، صدف دهان، دُر دندان
(رودکی، ۱۳۸۴: ۴۸)

روی: روی در اشعار رودکی به «دریای حسن، گل و ماه تشبیه شده است:

رویت دریای حسن و لعلت مرجان زلفت عنبر، صدف دهان، دُر دندان
(همان: ۴۸)

تا خوی ابر گل رخ تو کرده شبنمی شبنم شده ست سوخته چون اشک ماتمی
(همان: ۳۴)

تو رودکی را ای ماه رو کنون بینی بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
(همان: ۳۸)

که البته در دو بیت اخیر در ترکیب وصفی مقلوب "گل رخ" و "ماه رو" تشبیه رخ به گل و روی به ماه صورت گرفته ولی از نظر ساخت نحوی گل رخ صفت ابر و ماه رو صفت جانشین موصوف است که نقش اسمی منادای جمله را بر عهده دارد.

زلف: این عضو بیشترین مشبه به را دار است و به مشک، عنبر، چنگل باز، چوگان، سنبل، حرف جیم، مسلسل و کمند مانند شده و با صفاتی همچون: سیاهی، درازی، پریشانی، شکسته و پر پیچ و شکن و خوش بویی توصیف شده است.

تشبیه مضمّر زلف به شب دراز و چنگل باز و مشک طراز که شاعر در انتخاب مشبه به قافیه سازی نیز کرده و در کنار آن موسیقی دلپذیری را ایجاد کرده است

زلفش بکشی شب دراز اندازد ور بگشایی چنگل باز اندازد
ور پیچ و خمش زیکدگر بگشایند دامن دامن مشک طراز اندازد

(رودکی، ۱۳۸۴: ۴۶)

تشبیه زلف به مسلسل در ترکیبی وصفی که در جایگاه اسم قرار گرفته است:

دل خسته و بسته مسلسل مویی است خون گشته و کشته بت هندویی است
(رودکی، ۱۳۸۴: ۴۶)

تشبیه زلف به سنبل در ترکیبی اضافی که نقش فاعل را در ساخت نحوی جمله بر عهده دارد:
زهی فزوده جمال تو زیب و آرا را شکسته سنبل زلف تو مشک سارا را
(همان: ۲۴)

تشبیه زلف به عنبر با وجه شبه خوش بویی:
گل صدبرگ و مشک و عنبر و سیب یاسمین سپید و مورد به زیب
(همان: ۲۴)

تشبیه پنهان زلف به حرف جیم:
زلف تو را جیم که کرد آن که او خال تو را نقطه ی آن جیم کرد
(همان: ۲۵)

شاعر در این بیت به صورت غیر مستقیم زلف حلقه شده کنار صورت یار را به شکل حرف «ج» و خال صورت او را به نقطه ی حرف «ج» تشبیه کرده است .
زنخدان در تشبیهی مشروط به سیب مانند شده است اما به شرط اینکه سیب خالی از مشک داشته باشد.

و آن زنخدان به سیب ماند راست اگر از مشک خال دارد سیب
(رودکی، ۱۳۸۴: ۲۴)

غبغب معشوق در تشبیه بلیغی گسترده به گرداب بلا تشبیه شده است که این همانی آن
به جهت ساخت تشبیه بسیار زیاد است:

ابرو کشتی و چین پیشانی موج گرداب بلا غبغب و چشمت توفان
(همان: ۴۸)

لب: این عضو معشوق در تغزل های قصاید رودکی به مرجان، شکر، لعل و سیب بهشت
از حیث سرخی و کوچکی و خوش بویی تشبیه شده است. این تشبیه ها گاهی در ساخت
تشبیه بلیغ با این همانی بسیار است که آن را به استعاره نزدیک می کند:

رویت دریای حسن و لعلت مرجان
 زلفت عنبر، صدف دهان، دُر دندان
 (رودکی، ۱۳۸۴: ۴۸)

لبت سیب بهشت و من محتاج
 یافتن را همی نیابم ویل
 (همان: ۷۰)

به یکی جان نتوان کرد سؤال
 کز لب لعل تو یک بوس به چند
 (همان: ۳۴)

گاهی در ساخت تشبیه مضمّر و تفضیل به کار رفته است:

بی قیمت است شکر از آن دو لبان اوی
 کاسد شد از دو زلفش بازار شاهبوی
 (همان: ۳۴)

میان: شاعر کمر معشوق را از نظر باریکی به شانه‌ی مو تشبیه کرده است و جالب است که او به جای "میان" هم "میانک" به کار برده گویی با این کاربرد نیز می‌خواسته مبالغه در باریکی کمر یار داشته باشد:

میانکش نازگک چو شانه مو
 گویی از یکدگر گسسته ستی
 (همان: ۳۴)

اوصاف شاعرانه مثبت و منفی معشوق

به طور کلی اوصاف شاعرانه معشوق اشعار رودکی به دلیل کمیت اشعار چندان گسترده نیست و عشق را همچون کوهی می‌داند که بردل ارزن گونه‌ی عاشق نشسته در حالی که دل تاب تحمل این سنگینی را ندارد.

دلم چون ارزنی عشق تو کوهی
 چه سایی زیر کوهی ارزنی را
 (همان: ۲۴)

دیگر توصیفات معشوق عبارتند از:

۱- عنایت و نظر معشوق نسبت به عاشق، شب‌های تنهایی او را همچون شب قدر ارزشمند و گرامی می‌کند حتی ترشروبی او برای عاشق مرهم دل و تسکین دهنده است.

شب عاشقت لیلہ القدر است
 چون تو بیرون کنی رخ از جلیب
 (همان: ۲۴)

۲- معشوق نزد عاشق از حیث علو مقام و مرتبه از خورشید هم بالاتر است.

به حجاب اندرون شود خورشید گر تو برداری از دو لاله حجیب

(رودکی، ۱۳۸۴: ۲۴)

۳- جان عاشق نه در برابر معشوق که حتی برای یک سؤال از او ارزشی ندارد و بوسه

ای را به جانی می فروشد.

به یکی جان نتوان کرد سوال کز لب لعل تو یک بوس به چند

(همان: ۲۴)

۴- هجران معشوق خانمان سوز و ویران کننده است.

صرصر هجر تو ای سرو بلند ریشه ی عمر من از بیخ بکند

(همان: ۲۴)

از دیگر سوی همین معشوق با تمامی صفات مثبت از دید شاعر گاه باعث تکدر خاطر و آزرده‌گی دل عاشق نیز می شود صفاتی از قبیل کینه کشی، رسواکنندگی، پرده دری، بی توجهی، بی مهری و سنگین دلی همه از صفاتی است که گاه رودکی معشوق غزلش را به این صفات منفی توصیف کرده و او را نکوهیده است.

قسم به آن دل آهن خورم که از سختی هزار طرح نهاده است سنگ خارا را

(همان: ۲۳)

که از تو هیچ مروت طمع نمی دارم که کس ندیده زسنگین دلان مدارا را

(همان: ۲۳)

هزار بار خدا را شفیع می آرم ولی چه سود چوتو نشنوی خدارارا

(همان: ۲۳)

لیلی صفتان زحال ما بی خبرند مجنون داند که حال مجنون چون است

(همان: ۴۵)

در جستن آن نگاه پر کینه و جنگ گشتیم سرا پای جهان با دل تنگ

(همان: ۴۷)

«برخی محققان برآنند که معشوق رودکی کسی به نام عیار بوده است. غلامی زرخرید که رودکی او را به گراف خریده و از خریدن او وامدار شده و شاید دست کمک به سوی ابوالفضل بلعمی وزیر دراز کرده و او وام رودکی را گزارده باشد. و بیت زیر را دلیل بر آن گرفته اند:

داد پیغام به سراندر عیار مرا که مکن یاد به شعر اندر بسیار مرا»

(فروزانفر، ۱۳۸۷: ۲۲)

«سوزنی سمرقندی شاعر پراوازه‌ی همان قرن نیز در تشبیب قصیده‌ای در همین باب گفته است. رودکی - آن پیشوای بیت دانش - را تکش داد دیناری هزار از زراتشگون وفام قیمت عیار را هم فام کرد از دیگری بلعمی، عیاروار، از رودکی بفکند وام ادیب صابر شاعر قرن ششم هم در قصیده‌ای درباره اینکه عیار نام معشوق رودکی بوده چنین گفته: کردم دل خویش، ای بت عیار، ز عشقت چون رودکی اندر غم عیار شکسته»

(نفیسی، ۱۳۸۲: ۴۳۷)

البته استناد کردن به واژه ای از شعری که اکنون دو بیت از آن مانده و بیان اینکه عیار نام معشوق رودکی است شاید خالی از مسامحه نباشد شاید بتوان عیار را استعاره از معشوق گرفت مثلاً بت عیار که نمونه‌هایی ازین صفت معشوق، در شعر شاعران آن عصر وجود داشته است. آن چه مسلم می‌نماید این است که معشوق شعر رودکی زمینی و جسمانی است. (زمینه‌های مذکر بودن قوی تر است تا مونث بودن) یعنی کسی است که رودکی می‌تواند با او سخن بگوید، برایش پیغام بفرستد و احیاناً از او برای شاعر نیز خبری بیاورند.

نتیجه

با توجه به نمودار بسامدی القاب و نام‌های شاعرانه‌ی معشوق در اشعار رودکی، باید گفت که با وجود کمیت ناچیز اشعار به جای مانده، با کثرت عناوین و القاب مختلف یعنی ۳۲ عنوان و لقب شاعرانه روبرو هستیم که از این میان لقب شاعرانه‌ی بت با بیشترین بسامد (۴ مورد) به کار رفته است. القاب خوب، ماه و نگار (۳ مورد)، پری، سرو و یار (۲ مورد) و بسامد دیگر القاب و عناوین شاعرانه هر کدام یک مورد است.

اغلب القاب و نام های شاعرانه به صورت تشبیه، استعاره و یا رکنی از ارکان تشبیه و ترکیب وصفی اند که بر اثر کثرت تکرار به مرور حالت استعاری، تشبیهی و توصیفی خود را از دست داده همچون نامی شاعرانه برای معشوق به کار رفته اند.

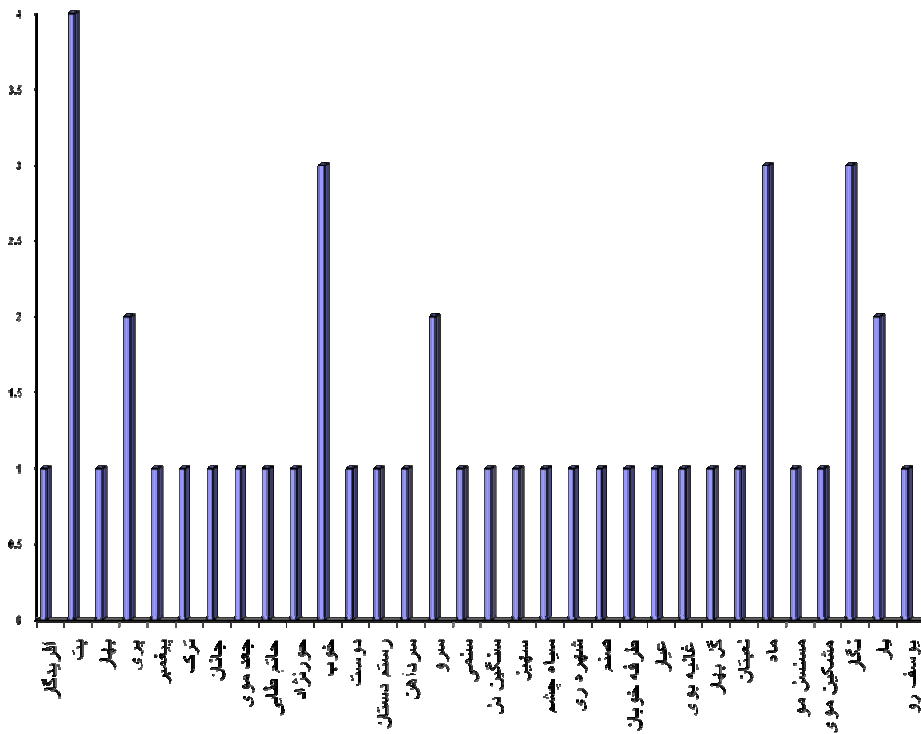
در این که آیا رودکی در آوردن القاب، مبتکر و مبدع بوده و یا نوآوری در نامیدن معشوق با القابی نوداشته یا خیر؟، با توجه به کمیت اشعار، اظهار نظر درست و قطعی نمی توان کرد. این هست که برخی از نام ها همچون آفریدگار و پیمبر بدیع به نظر می آید و در دیگر القاب اگر مبتکر نباشد، لاقلاً پیشگام است و همین عنوان ها کم کم به صورت سنت شعری در آمده و در قرن های بعد در شعر شاعران به کار رفته است القابی همچون بت، پری، ماه، نگار، لعبت و ...

نکته ی دیگری که در نمودار القاب دیده می شود، ایستایی در محور عمودی است؛ یعنی بسامد القاب چندان بالا نیست به بیان دیگر در محور عمودی اگر با خطی همه ی القاب را به هم متصل کنیم، خواهیم دید که چندان نوسانی نخواهد داشت و بیشتر در یک خط ممتد سیر خواهد کرد (که شاید این مورد به دلیل به جای نماندن تمام اشعار رودکی باشد) اما در محور افقی بسامد و تنوع بسیار بالاست و این نشانگر قدرت تخیل و حوزه ی معنایی بسیار وسیع رودکی در استفاده از صورت های خیالی است.

اگر بخواهیم سیمای معشوق شعر رودکی را ترسیم کنیم باید بگوییم که معشوقی کاملاً زمینی است با صورتی سپید و سرخ همراه با لطافت و نرمی، ابروان کشیده و محراب گون، گیسوان سیاه و پرپیچ و شکن و خوشبو با دهان تنگ و لبانی سرخ، چشم های خمار و خالی کوچک بر روی چانه.

نکته ی دیگر این که رودکی فقط به توصیف اعضای که در مجموعه ی صورت قرار دارد، اعم از ابرو، چشم، دندان، دهان، لب، زنخدان، غبغب، زلف و ... پرداخته و به توصیف اعضای همچون ساق، دست، ساعد و پا توجهی نشان نداده است.

نمودار القاب و نامهای شاعرانه معشوق در تغزلات بجای مانده از رودکی



منابع

- ۱- پشتدار، علی محمد و محمد رضا عباسپور، شادزیستی و شادکامی در شعر رودکی، پژوهش نامه ادب غنایی، سال هفتم شماره دوازدهم دانشگاه سیستان صص ۲۵-۶، ۱۳۸۸.
- ۲- دانش پژوه، منوچهر، دیوان رودکی (شرح و توضیح)، چ اول، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴.
- ۳- دبیر سیاقی، سید محمد، دیوان عنصری بلخی، چ دوم، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳.
- ۴- رادفر، ابوالقاسم، کتابشناسی آثار رودکی، چاپ اول، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۶.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، با کاروان حله، چ هشتم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۳.
- ۶- ———، سیری در شعر فارسی، چ چهارم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۴.
- ۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، چ پنجم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۲.
- ۸- شمیسا، سیروس، سیر غزل در شعر فارسی، چ چهارم، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۳.
- ۹- ———، سبک شناسی شعر، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۴.
- ۱۰- صبور، داریوش، آفاق غزل فارسی، چ دوم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۴.
- ۱۱- فروزانفر، بدیع الزمان، سخن و سخنوران، چاپ اول، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۷.
- ۱۲- میرزایف، عبدالغنی، رودکی و انکشاف غزل در عصرهای ۱۰ تا ۱۵ میلادی، استالین آباد، ۱۹۵۷ م.
- ۱۳- نفیسی، سعید و ی. براگینسکی، دیوان رودکی، چ اول، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۳.
- ۱۴- نفیسی، سعید، محیط زندگی، احوال و آثار و اشعار رودکی، چ اول، تهران: انتشارات اهورا، ۱۳۸۲.

Sources

- 1-Poshtdar, Ali Mohamad va Mohamad Reza Abas Poor. **shadizisti va shadkami dar she're rudaki**. lyric literature journal ,Sistan va Balochestan University ,7th year 12th no, pp-o-23, 2009.
- 2-danesh pazhuh. **Divan Rudaki**. 1st, edition ,Tehran, Toos publisher, 2000.
- 3-Dabir Siaghi , Seyed Mohamad .**Divan Onori**. 2nd edition Tehran, Sanayi Publisher ,1984 .
- 4-Radfar, Abolghasem .**Ketab Shenasi ye Asaare Rudaki** .1st edition ,Tehran, Moaseseye Tahghighat va Toseye Olom Ensani publisher , 1997.
- 5-Zarrin Kub ,Abdolhosein .**Ba karavan holle**. 8th, edition ,Tehran, Elmi Publisher , 1994.
- 6- ———. **Seyri dar She're Farsi** .4th, edition tehran, Sokan publisher ,2005.
7. Shafie Kadkani, Mohamad Reza .**sovar khiyal dar she're farsi**. 5th edition ,Tehran, Agah Publisher, 1993.
- 8-Shamisa sirus .**seyre ghazal dar she're farsi**. 4th, edition ,Tehran Ferdows Publisher ,1994 .
- 9- ———. **sabk shenasi she'r**. 1st edition ,Tehran, Zavvar publisher, 1995.
- 10-Sabur, Daryush .**Afagh e Ghazal Farsi**. 2th, edition ,tehran, Zavar publisher , 2005 .
- 11-Frozanfar, Badiozzaman . **Sokhan va Sokhanvaran**. 1th, edition Tehran Zavvar publisher, 2008.
- 12-Mirzayof, Abdolghani .**Rudaki va Enkeshaf ghazal dar asr haye 10-15 Miladi**. Estalin Abad , 1957.
- 13-Nafisi, Saeed va Y. Beragineski. **Divan Rudaki**. 1th edition ,tehran ,Negah publisher, 1994.
- 14- ———. **Mohit Zendegi, Ahval va Asa'ar va Asha'ar Rudaki**. 1th edition ,tehran, Ahoora publisher , 2003 .